

جنگهای داخلی با یایگان و خودمختاری طلبان

قابل توجه بازدید کنندگان گرامی: بعثت کثرت مطالب در آرشیو ما، این بخش هر چند گاه یکبار تکمیل و تصحیح میگردد. لطفا مجدداً از این بخش در ماههای آینده دیدن فرمائید. آخرین تغییر در تاریخ: 14/1/2003

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که اکثر مطالب این بخش بر اساس خاطرات رضاشاه کبیر تنظیم گردیده که بعضی از این یادداشتها بخط خود پادشاه بزرگ نوشته شده، پاره ای از آنها را نزدیکان او حکایت کرده اند و برخی را نیز نویسندگان و متمددیان دفتر مخصوص آن فقید بقلم آورده و در کتابی تحت عنوان یادداشتهای رضاشاه منتشر نموده اند.

جنگهای داخلی قبل از تشکیل ارتش نوین ایران:

با شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ دولت ایران اعلان بیطرفی نمود ولی دولتهای قوی بیگانه که چشم طمع به ایران دوخته بودند، به میهن مان حمله کردند. دولت انگلیس جنوب کشور و دولت روسیه شمال ایران را اشغال نمودند. با شروع این وضع روسای قبایل و عشایر ایرانی دست به ایجاد ناامنی و اغتشاش زدند. از جمله میرزا کوچک خان در گیلان پرچم نمرود و انقلاب را برافراشته و بتقویت حکومت سرخ روسیه که او را با سلاح و مشاورت دولتمردان خود پشتیبانی مینمود ادعای خودمختاری و استقلال را سرداد. رضاشاه مینویسند:

"با سابقه ای که من در پیکار مناطق شورش داشتم، مسلم بود که مرا بخاموش کردن شورش گیلان ماموریت خواهند داد. من هم خود را حاضر برای چنین ماموریتی کردم. امر بعهد من صادر شد و بفرماندهی فرقه قزاق تابعه خودم رهسپار شدم ولی میدانستم که کار خطرناکی را عهده گرفته ام و انجام این خدمت مستلزم جدیت و فداکاریست.

نیروی انقلابی گیلان همه مسلح به اسلحه جدید و توپهای سنگین بودند در صورتیکه ما جز اسلحه کهنه و زنگ زده چیزی در اختیار نداشتیم. با شورشها روبرو شدیم. در چند معرکه که مهمترین آنها در کنار رود صفی رود بود پیکار سخت کردیم. ساعات متوالی با دشمن در چنگ بودیم و باران بر سر ما چون ناودان میبارید. لشگر را ثبات و پافشاری دلداری میدادم ولی تاب توانائی بشری حدودی دارد. تا آخرین گلوله که در اختیار داشتیم جنگ را ادامه دادیم ولی یقین کردیم که مقاومت بیش از این نتیجه ندارد. پنج روز در گل و لای گیلان گرفتار بودیم و گلوله های دشمن چون باران بر ما میبارید و ما یک گلوله توپ هم نداشتیم که جواب آنها را بدهیم. از تهران کمک طلبیدم ولی خواب و غفلت تهران بقدری سنگین بود که یادی از ما نکرد و احدی بفکر ما نبود.

جنگ را در این عرصه باختیم ولی افراد لشگر تابعه خود را نگذاشتیم مایوس و متفرق شوند. بقیه را که چهارهزار نفر بودند با نظم و ترتیب به قزوین رساندم. از قزوین به تهران با تلفن تماس گرفتم و نتیجه اسف انگیز جنگ را خبر دادم و با این سیاست غلطی که در پیش گرفته اند آنانرا سرزنش کردم.

پس از این حادثه رضاخان بفرماندهی واحد قزاق انتخاب شده و برای اولین بار یک افسر ایرانی بالباس رسمی فرماندهان ممتاز با زرق و برقی که تا آن زمان کسی جز بر اندام فرماندهان روسی ندیده بود وارد قزاق خانه قزوین شده و خطاب به افراد خود نطقی به اینصورت ایراد مینماید:

"اطاعت از مافوق اولین وظیفه افراد این فرقه است که باید مثل یک امر واجبی به آن ایمان داشته باشید. باید تمام اوامر و دستورهای مرا بدون تردید بپذیرید و من هم در برابر این اطاعت شما مسئولیت بزرگی را بگردن میگیرم که آن علاقمندی بزندگی، معاش و زنده بودن شماست. هر خطائی از نقشه من سر بزند گناه او را من همه بگردن میگیرم و در پیشگاه عالم و تاریخ تنها من مسئول هستم و بس. من تنها کسی هستم که در صورت خطا شاه بدست خود طناب بگلولی من بیندازد و در مقابل صف در میدان تهران مرا بدار بکشد."

این نطق اثر خود را بخشید، افراد لشگر با حسن قبول پذیرفته و سوگند وفاداری و اطاعت یاد کردند که تا دم مرگ و آخرین نفس در رکاب او باشند. در این بین روسیه سرخ داخل ایران نفوذ کرده و با مزدوران خود به سرکردگی میرزا کوچک خان پیمانی انعقاد نمودند که بر اساس آن میرزا را برای تسلط بر نواحی شمال پشتیبانی نموده و بدین ترتیب حکومت روسیه بلشویکی برای مرتبه دوم در قرن بیستم نقاط شمالی ایران را در دایره نفوذ و استیلای خود درآورد.

کودتای سوم اسفند:

برای پایان دادن به هرج و مرج موجود در پایتخت و بهوش آوردن طبقه حاکمه، رضاخان با افراد تعلیم یافته خود در عصر روز سوم اسفند ۱۲۹۹ بسوی تهران حرکت میکند. شمار افرادی که رضاخان از لشگر قزاق تجهیز کرده و در اختیار داشت ۲۵۰۰ نفر بودند. رضاشاه در یادداشتهای خود مینویسند: در عصر روز ۲۱ شباط (سوم اسفند) لشگر بعزم تهران حرکت نمود. از دروازه قزوین نیروی ما وارد پایتخت شد و هیچگونه مقاومتی از جانی ندیدیم. من بفرمانده زیر دست امر دادم دسته های سوار نگهبان برای محافظت قصور شاه و بانکها و مطبوعات و عمارات هیئت دولت بگذارد که آنها را محافظت نمایند. بعضی معتقد بودند که بورود ما جویهای خون جاری خواهد شد ولی هیچ حادثه رخ نداد. تنها یکنفر پلیس که جلو خانه رئیس الوزرا مقاومت نمود کشته شد. دیگر نه کسی کشته شد و نه خانه و ملک و دکانی بغارت رفت. بسر زدن آفتاب در روز اول تصرف تهران، احمدشاه فرمانی صادر نمود و مرا بریاست ارکان جیش و فرماندهی کل قوای شاهنشاهی تعیین نمود.

نبرد تازه با خودمختاری طلبان شمال:

از انقلاب تهران و سرگرمی ما بعضی از قبایل از فرصت استفاده کرده رابطه خود را با مرکز قطع کردند. میرزا کوچک خان اعلان جمهوریت آزاد را در گیلان داد. دیدم ضرورت اقتضاء دارد اینها را ادب کنم و هر کس را سر جای خود بنشانم.

جنگهای داخلی آغاز شد ولی موقعی در مقام گوشمالی و تنبیه برآمدم که چند هواپیمای جنگی و توپهای جدید بدست آوردم و آخرین پول موجودی در خزانه را بمصرف لشگر رسانیدم. پس از سه ماه از مشق و آموختن فنون جنگی لشگر آماده شد که برای پایان دادن هر فتنه بکار وارد شود.

در ۲۱ تموز ۱۹۲۱ دسته بزرگی از لشگر را بخراسان فرستادم که همجوار بحدود روسیه است. یکی از رؤسای لشگر بیرق مخالفت را بلند کرد و اعلان حکومت اشتراکی را بر مبنای و اصول حکومت مسکو داد و رابطه خود را با مرکز قطع کرد. خاموش کردن فتنه خراسان سه ماه وقت لشگر را گرفت. پس از خاتمه فتنه خراسان، لشگر را بطرف گیلان سوق دادم. در اینجا مقاومتی از طرف مخالفین بعمل نیامد زیرا اتباع میرزا کوچک خان همینکه فهمیدند تاب برابری ندارند پشت کردند و متواری شدند. در هر منطقه که چنگ پایان میافت تسلیم میشدند. به اهالی عفو عمومی دادم و مبالغی صرف معیشت آنها کردم زیرا بیشتر فقر و فاقه بود که آنها را وادار بموافقت مخالفین میکرد.

از گیلان متوجه خاموش ساختن فتنه های قبایل یاغی ترکمن در آذربایجان و قبایل اکراد در ماکو شدم و تمامی این مناطق را امن و امان و بدولت مرکزی مطیع نمودم و به تهران بازگشتم . اهالی تهران خدمات و جان فشانی های مرا تقدیر نمودند ، شهر را آئین بستند چراغانی کردند . چون دیدند و فهمیدند کشور از هم پاشیده و پر از آشوب بهم پیوسته . امنیت و انتظام در سراسر مملکت حکم فرما شده و حکومت مرکزی بر تمام اوضاع مسلط است .

تمامی حقوق برای انتشارات شهیاد محفوظ است . © <http://www.shahyad.cjb.net>